

اولین جشنواره شعر افغانستان در شهر اوپسالا، سویدن

مورد کنکاش قرار داد.
یکی از شعرهای که در جشنواره شعر اوپسالا خوانده شد:
شهرزادان
نیمی از دختران تهرانی صبح - هر صبح - درد سر دارند
عصرها در تهوع حاکم درد در سینه و کمر دارند
کارهاشان چه قدر تعلیق اند، قسطهاشان چه قدر تعویق اند
نه هوای قدم زدن در مه، نه دل عاشق سفر دارند
سر هر چارراه گیسوها گیج تر می شوند و سر بازان
غرق در اضطراب و وسوسه اند که چه اندازه سهم بردارند
نیمه در انتظار نیم دگر، نیم دیگر طلاق و باز از سر
دور باطل که ازدواج شده است، قسمت از چرخ این قدر دارند
خوش به حال پرندگان رها با دماوند و باد می بالند
طوطیان به شاخه خشکیده سخت بیهوده بال و پر دارند...
دختران کراچی و لاهور؛ بکر، بی تاب رقص بر سر گور
زندگی تلخ، زندگی مجبور؛ باید از خویش دست بردارند
سبزه رویان باغ هندوها؛ رقص، رؤیا و عشق و جادوها
تا جهیزیه ای به چنگ آرند، تخت و تابوت شعله ور دارند
رقص، نان، رقص، پیرهن، چوری؛ زندگی رقص های مجبوری*
زندگی در غسل هلاهل محض؛ شوکرانی که در شکر دارند
صبح آتش سپاری گنگا؛ مشت خاکستری در آب رها
روح قوهای رفته از دریا؛ موجها موجها گذر دارند
دختران دوشنبه و کولاب، رقص در آبشار سرخ شراب
مهمانان مست هر جایی، پول داران معتبر دارند ...
دختران عرب تماشایی، عند عیش و طرب تماشایی

* چوری: النگو

به تاریخ نهم جون ۲۰۱۸ اولین جشنواره شعر افغانستان در شهر اوپسالا سویدن برگزار شد. جشنواره از طرف انجمن صلصال و با دبیری سید ضیا قاسمی و همکاری محمد شریف سعیدی و محمد حسین محمدی برگزار شد. در این جشنواره پانزده شاعر مطرح از کشورهای اروپایی دعوت شده بودند تا شعرهای شان را بخوانند. این پانزده شاعر عبارت اند از: صداسلطانی از آلمان، شهیر داریوش از فرانسه، شهباز ایرج و سهراب سیرت از بریتانیا، حمیده میرزاد از ناروی ابراهیم امینی از اتریش و از سویدن محمد شریف سعیدی، محبوبه ابراهیمی، فریبا حیدری، مرجان اصغری، عزیزالله نهفته، فرید اروند، مریم احمدی، ضیا قاسمی و تریس والستروم شاعر سویدنی.

جشنواره در کتابخانه مرکزی شهر اوپسالا و در دو بخش برگزار شد. استقبال شعر دوستان از جشنواره بسیار چشمگیر بود و نخبگان فرهنگی و هنری فارسی زبان از شهرهای مختلف سویدن به اوپسالا آمده بودند تا از این برنامه استقبال کنند.

همه شاعرانی که در این برنامه بودند شاعران مطرح و دارای کارنامه شاعری بودند و از این رو شنیدن شعرهای آن‌ها با اقبال مواجه بود.

اجرای بخش اول برنامه به دوش سید ضیا قاسمی دبیر جشنواره بود و اجرای بخش دوم به دوش محمد شریف سعیدی. از جذابیت های خاص برنامه که باعث سرزندگی و دلچسپی برنامه شده بود رد و بدل شدن جملات کوتاه بین مجری و شاعران بود.

بخش دیگر برنامه حضور و سخنرانی گرم داوود سرخوش بود. سرخوش همچنان که در آواز خواندن و آهنگ ساختن خلاق و بی بدیل است در سخنوری نیز توانا است. سرخوش در رابطه با رابطه شعر و موسیقی صحبت های مفصلی کرد و ایجاد موسیقی نو برای شعر نور



خون تاریخ ننگ و ناموس است؛ آن چه در رود و جوی و جر دارند...
 دختران عقیقه‌ی مالی؛ ختنه سوران مصر و سومالی
 سیب‌های سیاه در کالی؛ زخم چاقوی تیز و تر دارند
 بکر خونین، غروب بعد از جنگ؛ بغل جنگجو به جای تفنگ
 حق هق سرخ در گلوبی تنگ، خفته‌اند و تب ثمر دارند
 بارداران آب‌های حرام؛ کی؟ کجا و چگونه می‌زایند
 دختران اسیر در سنگر؛ که جنین‌های بی پدر دارند...
 دختران فرنگی و چینی؛ صبح‌رویان ماه‌پیشانی
 مهران سپید و یتربی که در آغوش خود پسر دارند
 لاله‌رویان تازه و تردست؛ شنبه، یک شنبه‌اند بالکل مست
 نعره سر می‌دهند در بن بست، شعله از شام تا سحر دارند
 بام تا شام بر سر کارند، شب در آیین نیمه‌بیدارند
 مرد - دوشیزه‌های دولت‌خواه روزی از مرد و زن بتر دارند
 بارداری، تهوع و اجبار، کودک‌انداختن ز خود ده بار
 پسرانی که صبح از بستر رفته‌اند و غم دگر دارند
 دختران سکوت و تنهایی؛ پشت پیشانی تماشایی
 روح چین خورده و پریشانی، مغز سرخورده و پیکر دارند
 دختران قصه‌های افسون‌اند؛ شهرزادان، هزارشب‌خون‌اند
 هر شب از راز سر به مهر دگر پرده با آب دیده بردارند

محمد شریف سعیدی

اوپسالا سوئدن

دوشنبه ۲۷ اوت ۲۰۱۲ - ۰۶ شهریور ۱۳۹۱

اداره نشریه

در دبی نیمه‌شب تماشایی؛ چه اذا الشمس و القمر دارند
 یعنی‌ها چه قدر ارزان‌اند؛ لاله‌رویان به باد لرزان‌اند
 مدنی‌های مکه پنهان‌اند؛ شام در غارها مقرر دارند
 غنچه‌های به زیر رو بنده؛ چشم‌های به سر مه خوابانده
 زنگ خلیخال‌ها به قوزک‌ها؛ کفش‌های به پشت در دارند...
 نیمی از دختران شهر هرات بس که خون می‌خورند تا دم صبح
 دل‌شان از سپیده خونین تر تیغ خورشید در جگر دارند
 صبحدم با غروب درگیرند، خون و پترول، شعله می‌گیرند*
 مثل خورشیدهای اول صبح از شب مرگ خود خبر دارند...
 قندهار و اسید و دخترها، سقف مکتب شکسته بر سرها
 تیر باران ماه پیکرها؛ ضربه‌های که ضربدر دارند
 گردباد بلند برقع‌ها؛ ناله‌های بلند خاموشان
 بنده‌اند بی صدا در خویش؛ دختران جیغ نیشکر دارند
 دختران هزاره زارترند، در شب سرد دره در به درند
 بس که پف می‌کنند هیزم‌تر چشم‌های همیشه‌تر دارند
 بی‌گمان بیگم‌اند و برده‌کار، روزشان شب به پشت پرده‌کار**
 نقش‌ها می‌کشند بر دیوار، چه خیالات خوش به سر دارند...
 کابلی‌ها که سخت دل‌تنگ‌اند، در تب سرخ آتش جنگ‌اند
 نسل‌گردآفرید با سهراب جنگ دشوار مختصر دارند
 این به دست پدر به خون غلطان، آن به دست برادر افغان

* پترول: بنزین

** بیگم قهرمان رمان واره مستند دختر وزیر نوشته‌ی دکتر لیلیاس هملتون پزشک دربار عبدالرحمن خان پادشاه خوش آشام افغانستان در اوایل قرن نوزدهم است. بیگم دختر نابغه‌ی است که اسیر می‌شود و به خاطر لیاقت و سوادش به کنیزی در دربار عبدالرحمن خان در می‌آید. بیگم سرانجام رئیس هندی‌اش را از مرگ نجات داده با اسب جانب هندوستان می‌گریزد. سر مرز هند و افغانستان رئیس هندی بیگم موفق به فرار می‌شود و بیگم با ضرب کارد از پای در می‌آید. رمان دختر وزیر سرآپا تقلاوی یک دختر برده را برای رهایی و پیش رفت تصویر می‌کند